

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۱
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	تفاوت های مطرح شده دیگر میان امارات و اصول				
عنوان ۵	فارق نخست از دیدگاه اصولیون: تفاوت در اخذ «شک» در موضوع اصول				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

این درس به ادامه بررسی تحلیلی تفاوت های بنیادین میان امارات و اصول عملیه در علم اصول فقه می پردازد. بیان شد که بر اساس دیدگاه استاد شهید صدر، نخستین تفاوت در این است که در امارات، ملاک جعل، کاشفیت از واقع و قوت احتمال است، در حالی که در اصول عملیه، ملاک جعل بر اساس قوت محتمل استوار می باشد. پیامد این تفاوت آن است که مثبتات و لوازم در امارات حجت هستند، زیرا اماره از مدلول مطابقی و التزامی به یک اندازه کشف می کند، اما مثبتات اصول عملیه به هیچ وجه حجت نیستند، چراکه قوت محتمل تلازمی با قوت لازم آن ندارد.

دیدگاه شیخ انصاری نیز در ادامه مطرح می شود که معتقد است در امارات، شک در موضوع دلیل اخذ نشده، اما در اصول عملیه، شک در موضوع جعل اخذ شده است. بر این اساس، حجیت اصل عملی دو مرتبه از حکم واقعی متأخر است و اماره بر اصل حاکم خواهد بود. با این حال، شهید صدر این تفاوت را نمی پذیرد و استدلال می کند که شارع می تواند اماره ای را با لسان شک جعل کند، مانند آیه سؤال از اهل ذکر، یا اصل عملی را بدون ذکر شک در لسان دلیل جعل نماید، مانند روایت کل شیء مطلق.

در نهایت، استاد تأکید می کند شکی که در موضوع اصول عملیه اخذ شده، صرفاً شک منطقی یا تساوی طرفین نیست، بلکه مطلق عدم العلم است که ظن غیر معتبر را نیز کاملاً شامل می شود. از سوی دیگر، دقیقاً همین عدم العلم در موضوع حجیت امارات نیز به صورت تقیید و تضییق جعل وجود دارد، زیرا در صورت وجود علم به واقع، جعل حجیت برای

اماره مستلزم لغویت یا تناقض آشکار است. بنابراین، تفاوت واقعی امارات و اصول یک تفاوت ثبوتی و محتوایی است و تمایز آنها در لسان دلیل نمی باشد.

مرور درس پیشین

در فرق میان امارات و اصول عملیه، مبنای استاد شهید صدر توضیح داده شد، بیان گردید که ایشان معتقدند دو فرق اصلی میان امارات و اصول عملیه وجود دارد. فرق اول این است که در امارات، کاشفیت از واقع لحاظ شده است، اما در اصل عملی، کاشفیت لحاظ نشده است. [دلیل این امر آن است که] در امارات، قوت احتمال، ملاک جعل است و در اصول عملیه، قوت محتمل ملاک جعل قرار گرفته است. از آنجاکه در اصول عملیه قوت محتمل ملاک جعل است، پس قوت احتمال دخالتی در جعل ندارد؛ به خلاف امارات که قوت احتمال در آنها ملاک جعل است و قوت احتمال، به معنای کاشفیت اقوی از واقع می باشد.

این مطلب، ناظر به فرق اول بود. پیش تر بیان شد که ایشان می فرمایند: بر فرق اول، این امر مترتب می شود که مثبتات امارات حجت است و مثبتات اصول عملیه حجت نیست؛ زیرا امارات از واقع کاشفیت دارند و کاشفیت اماره از مدلول مطابقی، با کاشفیت آن از مدلول التزامی (یعنی از مدلول التزامی حکم واقعی)، بالسویه و برابر است. اگر شیئی از لوازم حکم واقعی باشد، همان طور که اماره از حکم واقعی کاشفیت دارد، از لازمه آن نیز کاشفیت دارد. اما در آنجایی که قوت محتمل ملاک جعل است، اینکه قوت محتمل مجعول واقع شود و اخذ محتمل اقوی، در اینجا ملاک جعل باشد، این امر بدین معنا نیست که پس لازم این محتمل نیز قوت دارد. بنابراین، قوت محتمل، تلازمی با قوت لازم ندارد. این مطلب، بیانگر سخن استاد شهید صدر بود.

در ادامه، استاد شهید صدر می فرمایند که محققین اصولی، قائل به دو فارق دیگر میان امارات و اصول عملیه هستند، که ایشان آن دو فارق دیگر را نقد می کنند. یعنی محققین اصولی، میان امارات و اصول عملیه، این دو فارق دیگر را علاوه بر آن دو فارقی که پیش تر بیان گردید، قائل شده اند که این دو فرق، هر دو محل نقد و رد ایشان قرار گرفته است.

فارق نخست از دیدگاه اصولیون: تفاوت در اخذ «شک» در موضوع اصول

فرق اول از این دو فارق، فرقی است که در بیانات شیخ اعظم رحمته الله علیه آمده است. ایشان معتقدند فرق میان امارات و اصول عملیه این است که در امارات، شک در موضوع دلیل جعل اخذ نشده است. به بیان دیگر، در آن دلیل شرعی که اماره را به عنوان حجت جعل کرده است، شک اخذ نشده است؛ اما در دلیل جعل برای اصول عملیه، شک در موضوع دلیل اخذ شده است. به عنوان مثال، فرض کنید - حال برای اینکه مثال مطلب را روشن کند - در اماره، جعل روی خود اماره داله بر جعل حکم شرعی رفته است؛ یعنی شارع می فرماید اگر اماره ای بر یک حکمی قائم شد، و از آنجاکه اماره کاشفه از حکم شرعی واقعی است، می فرماید: من آن حکم شرعی واقعی را کالواقع می دانم. البته آن حکم شرعی مکشوف بالاماره مراد است؛ این حکم واقعی مکشوف بالاماره، یا به تعبیر دیگر این حکم واقعی را که اماره بر آن دلالت دارد، شارع می فرماید: «خُذ بهذا الحكم».

مثلاً فرض کنید که امام معصوم می‌فرماید: «یونس بن عبدالرحمن ثقةٌ خُذْ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِكَ». این فرمان «خذ» بر چه چیزی تعلق گرفته است؟ بر خود معالِم دین رفته است؛ یعنی معالِم دین، یا به تعبیر دیگر حکم شرعی که یونس از آن خبر می‌دهد، امر شده است که «خذ به». این «خذ» به چه چیزی تعلق یافته است؟ به خود حکم شرعی تعلق یافته است؛ منتها حکم شرعی که چه کسی از آن خبر می‌دهد؟ یونس بن عبدالرحمن از آن خبر می‌دهد. یا مثلاً فرض کنید در آن روایت عثمان بن سعید عمری و همچنین محمد بن عثمان آمده است که: «ما أدی إلَیک عنی فَعَنی یُؤدِی». این عبارت به چه معناست؟ یعنی «الحکم الذی أَدَاهُ عثمان عنی، هذا الحکم هو عنی»؛ یعنی این حکم حجت است. این دلیل جعل حجیت بر چه چیزی تعلق گرفته است؟ بر خود خبر رفته است؛ بر خود «ما أخبر عنه عثمان بن سعید» و بر خود «ما أخبر عنه یونس بن عبدالرحمن» تعلق گرفته است. به بیان دیگر، بر ذات آن حکمی رفته است که خبر متضمن آن حکم است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، جعل حجیت بر روی چه چیزی رفته است؟ بر روی ذات خبر رفته است؛ منتها بر روی ذات خبر «بما هو خبر» نرفته است، بلکه در حقیقت بر روی حکمی رفته است که «یدل علیه الخبر». اگر خواسته شود با دقت تعبیر گردد، یعنی حجیت بر روی چه چیزی رفته است؟ بر روی حکمی که «یدل علیه الخبر» تعلق یافته است؛ منتها بر روی ذات الحکم رفته است.

اما در اصل عملی، جعل حجیت بر روی ذات الحکم نرفته است؛ بلکه بر روی «الحکم المشکوک» رفته است. دلیل شرعی در استصحاب می‌گوید: «إن شککت فابن علی یقین»، یا در برائت می‌فرماید: «رفع ما لا یعلمون»؛ یعنی الحکم المشکوک، یا «الحکم الذی لا یعلم، مرفوع». پس این رفع که همان حجیت است، بر روی چه چیزی رفته است؟ بر روی «ما لا یعلم» رفته است. در واقع حجیت بر روی حکمی که «لا یعلم» است رفته است. این حکمی که «لا یعلم» است، یا این حکمی که مشکوک است، این حکم مشکوک، حجیت بر روی آن رفته است.

از آنجاکه چنین است، پس در اصول عملیه، حجیت به دو مرتبه از ذات الحکم متأخر است. زیرا الحکم المشکوک است که حجیت بر روی آن رفته است یا حجیت برای آن جعل شده است. پس حجیت، یک مرتبه از خود شک متأخر است و خود شک نیز که بر روی حکم رفته است و متعلق به حکم است، شک هم از خود حکم متأخر است؛ این هم یک مرتبه. بنابراین اصل عملی - یا می‌توان گفت برائت یا استصحاب - یا حکمی که در برائت و استصحاب جعل شده است، از حکم واقعی به دو مرتبه متأخر است؛ یک مرتبه تأخر از شک است و خود شک نیز از حکم متأخر است، که دو مرتبه شد. این امر به خلاف جعلی است که در خبر واحد یا در اماره وجود دارد؛ پیش‌تر بیان گردید که این جعل بر خود حکم تعلق گرفته است، نه بر «الحکم المشکوک».

بنابراین، اگر اماره‌ای وجود داشته باشد و اصلی نیز در کنار اماره وجود داشته باشد و هر دو نیز مثلاً در یک مورد جاری شوند، نوبت به اماره می‌رسد، ولی نوبت به اصل عملی نمی‌رسد. زیرا وقتی نوبت به اصل می‌رسد که در حکم شک وجود داشته باشد. خود حکم تا زمانی که اماره هست، محرز است؛ زیرا اماره به خود حکم تعلق یافته است، یا به جعل حجیت برای خود حکم تعلق گرفته است؛ دیگر نوبت به اصل نمی‌رسد. این فارق اول بود.

پرسشگر: ...

استاد: لسان اماره جعل است جعل است یا نیست؟

پرسشگر: جعل است...

استاد: جعل چه چیزی است؟ جعل حجیت است دیگر!

پرسشگر: ...

استاد: شاید مقصود شما مطلب دیگری باشد که در ادامه بیان می شود. بنده متوجه مقصود شما نشدم؛ اما شاید شاید مطلبی در ذهن شما باشد که در ادامه مباحث به آن اشاره خواهد شد.

سخنی که مرحوم شیخ انصاری می زند، این است. در اینجا عبارت مرحوم شیخ نیز وجود دارد که شایسته است با آن نیز آشنایی حاصل شود. ایشان در کتاب «رسائل» یا «فرائد الاصول» می فرمایند:

«ولكن التحقيق: أنَّ دليل تلك الأمانة وإن لم يكن كالـدليل العليّ رافعا لموضوع الأصل، إلا أنه نزل شرعا منزلة الرفع، فهو حاكم على الأصل»^۱.

این عبارت بیانگر آن است که نسبت میان اماره و اصل عملی، نسبت حکومت است؛ نه نسبت تخصیص. این متن، در این مقام است. خواندن عبارت مرحوم شیخ در اینجا، صرفاً برای بیان این نکته است که ایشان می فرماید اماره بر اصل، حاکم است. ایشان در ادامه می فرمایند:

على: أنَّ ذلك إنما يتم بالنسبة إلى الأدلة الشرعية، وأمّا الأدلة العقلية القائمة على البراءة والاشتغال فارتفاع موضوعها بعد ورود الأدلة الظنية^۲ واضح؛ لجواز الاقتناع بها في مقام البيان وانتهاضها رافعا لاحتمال العقاب كما هو ظاهر»^۳.

شاهد بحث در اینجا بود که ایشان تصریح دارند بر اینکه اماره بر اصل عملی حاکم می شود.

پرسشگر: ...

استاد: بله، تا اینکه تقدم اماره بر اصل توجیه شود.

مرحوم شیخ در جای دیگری نیز می فرمایند:

«ومما ذكرنا: من تأخر مرتبة الحكم الظاهري عن الحكم الواقعي - لأجل تقييد موضوعه بالشك في الحكم الواقعي - يظهر لك وجه تقديم الأدلة على الأصول»^۴.

«و مما ذكرنا من تأخر مرتبة الحكم الظاهري عن الحكم الواقعي لأجل تقييد موضوعه بالشك في الحكم الواقعي يظهر لك وجه تقديم الأدلة على الأصول».

۱. فرائد الاصول؛ ج ۲، ص ۱۳.

۲. مراد از ادله ظنیه، همان اماره است.

۳. فرائد الاصول؛ ج ۲، ص ۱۳.

۴. همان؛ ص ۱۱.

این مطلب را در جای دیگری فرموده‌اند. پیش‌تر نیز عبارات مرحوم شیخ در چند موضع بیان گردید. به هر حال، در یک موضع نیز مرحوم شیخ با همان توضیحی که داده شد، به تقدم اماره بر اصل به دو مرحله تصریح دارند.

نقد استاد شهید صدر رحمته الله بر فارق نخست

مرحوم شیخ منتها استاد شهید صدر در اینجا بر این فارق اشکال می‌گیرند. ایشان می‌فرمایند فارقی که مرحوم شیخ انصاری بیان کرده است، اولاً یک فارق لسانی است و فارق جوهری نیست. میان اماره و اصل عملی - یا حکمی که در اماره جعل می‌شود با حکمی که در اصل جعل می‌گردد، یک تفاوت اساسی و جوهری وجود دارد که هیچ ارتباطی به لسان دلیل ندارد. از این رو، شارع می‌تواند اماره را به گونه‌ای و با لسانی جعل کند که شک در موضوع جعل اخذ شود، در حالی که آن اماره، همچنان اماره است. یا می‌تواند اصل را به نحوی جعل کند که شک در موضوع آن، در لسان دلیل اخذ نشود.

ایشان برای این مطلب مثال می‌زنند؛ فرض کنید اگر شارع خبر واحد را جعل کند و این جعل به لسانی باشد که شک در موضوع حکم اخذ شده باشد؛ مانند آیه شریفه: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱. اگر بر اثبات حجیت خبر واحد به این دلیل استدلال شود - همان گونه که یکی از ادله‌ای که برای اثبات حجیت خبر به آن تمسک می‌شود، همین آیه است - در آیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، فرموده است: «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی در موضوع آن، «عدم العلم» - که همان شک مورد بحث است - اخذ شده است. بنابراین، لسان دلیل، لسانی است که در آن شک اخذ شده است.

پرسشگر: ...

استاد: شک اصولی یا شک منطقی، بحث دیگری است. همان «لا تعلم» که در موضوع اصل برائت اخذ شده است که می‌فرماید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»، در اینجا نیز همان «لا تعلمون» است. همان «لا تعلمون» که در اینجا آمده، در آنجا به صورت «لا يعلمون» آمده است.

پرسشگر: ...

استاد: فعلاً به این جهات پرداخته نمی‌شود؛ بلکه نقطه تمرکز این است که اگر قرار باشد ملاک تفاوت، لسان جعل دلیل - اعم از لسان جعل اماره یا اصول - در نظر گرفته شود، این فرق لسانی، یک فرق اساسی میان اماره و اصول عملیه محسوب نمی‌گردد. همین اصل عملی گاهی جعل می‌شود بدون اینکه شک در موضوع آن اخذ شده باشد. مانند روایت «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ». آیا این روایت از ادله اصل برائت نیست؟ خود مرحوم شیخ نیز در کتاب «فرائد الاصول» برای اثبات اصل برائت به همین دلیل تمسک کرده‌اند. در عبارت «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ»، فرموده است «كل شيء مشكوك الحكم»، بلکه فرموده است: «كُلُّ شَيْءٍ». بنابراین، حکم بر روی خود شیء رفته است و بر روی شیء مشکوک رفته است.

پرسشگر: ...

استاد: فرموده است که اگر بیانی در کار نبود، حکم خود این شیء چیست؟ «عدم الحرمة» و «عدم الوجوب» است. مقصود از کلمه «مطلق» در اینجا، همان عدم الحرمة و عدم الوجوب است؛ یعنی اطلاق در مقابل الزام قرار دارد.

پرسشگر: ...

استاد: در لسان دلیل، شک اخذ نشده است. این مطلب پذیرفته است که این اصل در موارد «عدم العلم» جعل شده است؛ اما سخن این است که در لسان دلیل، اسمی از شک نیامده است. اگر ملاک تفاوت، اخذ شک در لسان دلیل دانسته شود یعنی اخذ شک به عنوان موضوع در لسان دلیل، و این فارق میان اماره و اصل قرار داده شود که در دلیل حجیت اصل، شک در موضوع اخذ شده است اما در دلیل حجیت خبر یا اماره اخذ نشده است، در این صورت این نقض وارد خواهد بود. گاهی ممکن است برای اثبات حجیت خبر، به آیه شریفیه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» استدلال شود، یا اینکه شارع با لسان دیگری بفرماید: «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فخذ بخبر مثلاً یونس». چنین بیانی چه اشکالی دارد؟ آیا این بیان باعث می شود که اماره دیگر اماره نباشد؟ خیر، باز هم اماره خواهد بود. یا در همان روایتی که مربوط به اصل برائت است و به آن تمسک شده است («كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرَدَّ فِيهِ نَهْيٌ»), شک در موضوع دلیل جعل اخذ نشده است. در نتیجه، این فارق که مرحوم شیخ انصاری فرموده اند، نمی تواند فارق [صحیح و تامی] باشد.

نقد بر فرمایش مرحوم شیخ انصاری رحمته الله و نقد استاد شهید صدر رحمته الله

در اینجا نکته ای قابل طرح است؛ هم اشکالی بر فرمایش مرحوم شیخ انصاری رحمته الله وارد است و هم ملاحظه و اشکالی بر نقد استاد شهید صدر رحمته الله متوجه است.

اما نقدی که بر فرمایش مرحوم شیخ وارد می شود، این است که این شکی که ایشان می فرمایند در موضوع دلیل حجیت اصل اخذ شده است، کدام شک است و چه ماهیتی دارد؟ آیا به تعبیر رایج، شک منطقی است یا شک اصولی؟ یعنی آیا این شک، به معنای تساوی طرفین است یا شک به معنای مطلق عدم العلم مراد می باشد؟ اگر گفته شود که این شک، به معنای تساوی طرفین است، اشکال آن است که آنچه در موضوع اصول عملیه اخذ شده، خصوص شک به معنای تساوی طرفین نیست؛ بلکه شک به معنای عدم العلم است که شامل ظن غیرمعتبر نیز می شود. آیا چنین نیست که به اصل اماره، اصل برائت یا اصل استصحاب در موارد شک همراه با وجود ظن راجح غیرمعتبر نیز تمسک می شود و اخذ می گردد؟ استصحاب و همچنین اصل برائت، حجیتشان در موارد شک است؛ منتهی شک به معنای عدم العلم؛ یعنی مطلق عدم العلمی که ظن را نیز در بر می گیرد، اما ظن غیرمعتبر. بنابراین در اصل برائت و در استصحاب، آن شکی که در موضوع دلیل حجیت اخذ شده است، شک به معنای تساوی طرفین نبوده، بلکه شک به معنای مطلق عدم العلم است.

و چنانچه گفته شود که خیر، این شکی که در موضوع دلیل اصل اخذ شده، شک به معنای مطلق عدم العلم است؛ در پاسخ بیان می شود که شک به معنای مطلق عدم العلم، در موضوع دلیل حجیت خبر واحد نیز اخذ شده است. حجیت خبر در چه موضعی است و خبر در کجا حجت خواهد بود؟ آیا در فرضی که علم به واقع وجود داشته باشد، خبر حجت است؟! مسلماً اگر علم به واقع و علم به حکم واقعی حاصل باشد، دیگر خبر حجت نخواهد بود!

پرسشگر: ...

استاد: پرسش این است که حجیت خبر در کجا جاری است؟ در جایی که مکلف شک داشته باشد؛ اما شک به چه معنایی؟ شک به معنای عدم العلم؛ یعنی مطلق عدم العلم؛ خواه شک به معنای تساوی طرفین باشد و خواه شکی باشد که مقرون به ظن غیرمعتبر است؛ در هر دو صورت خبر حجت است.

اساساً مدعا این است که - و این نکته اصلی است - ممکن نیست شکی که در موضوع خبر اخذ شده است، به معنای مطلق عدم العلم نباشد؛ بلکه قطعاً مطلق عدم العلم است. به بیان دیگر، اگر ادعا شود که در موضوع خبر عدم العلم اخذ نشده است - همانند فرمایشی که مرحوم آقا ضیاء داشتند و پیشتر نیز بیان شد؛ مبنی بر اینکه این شکی که در موضوع حجیت خبر اخذ شده با شکی که در موضوع حجیت اصل اخذ شده تفاوت دارد؛ زیرا در دلیل حجیت اصول عملیه، شک، موضوع دلیل حجیت است و دلیل می‌گوید اگر شک کردی اصل حجت است و اصلاً در موضوع اخذ شده است؛ اما نسبت به امارات، شک در موضوع دلیل اخذ نشده، بلکه شک، مورد جریان اماره است و نه موضوع آن؛ یعنی در آنجایی که علم نداری به خبر واحد عمل کن، نه اینکه لسان دلیل بگوید اگر در واقع شک داشتی به خبر واحد عمل کن؛ پس شک در موضوع دلیل اخذ نشده، بلکه مورد است و نه موضوع - [این کلام تمام نیست].

پرسشگر: ...

استاد: اگر مکلف به واقع علم داشته باشد، دیگر با وجود علم واقعی احتیاجی ندارد به اینکه به راوی رجوع کند؛ آن مورد است. یعنی در هر جا که علم وجود ندارد رجوع محقق می‌شود. اگر مکلف از امام علیه السلام سؤال نماید و علم حاصل کند، آیا باید برود از محمد بن عثمان عمری سؤال می‌کند؟! این چه سخنی است؟!

پرسشگر: ...

استاد: اگر مکلف نزد امام رفته و از ایشان سؤال کند و امام علیه السلام نیز پاسخ دهند و او مطلب را بفهمد، آیا پس از آن باز هم باید نزد محمد بن عثمان برود؟! مسلماً خیر! بنابراین در موارد علم، دیگر ارجاع به محمد بن عثمان معنایی نخواهد داشت. مدعا این است که تفکیکی که مرحوم آقا ضیاء عراقی رحمته الله میان موضوع و مورد قائل شده‌اند، تمایز دقیقی نیست؛ زیرا در هر حال معنای اخذ یک شیء در موضوع، آن است که حکم، مقید به همان قید باشد. معنای اخذ در موضوع این است که برای نمونه در حجیت اصول عملیه، حکم به حجیت استصحاب - یعنی همان حکم به «ابقاء ما کان» - مقید به قید «ان شککت» است؛ همان‌گونه که [در لسان دلیل آمده است]: «ان شککت فابن علی الیقین السابق». در خبر واحد نیز هنگامی که بیان می‌شود خبر واحد حجت است، پرسش این است که در چه ظرفی حجت خواهد بود؟ در ظرفی که علم به واقع وجود نداشته باشد، خبر واحد حجت است. چنانچه ادعا گردد که حجیت خبر واحد مقید به عدم العلم نیست، مقتضای مقید نبودن، اطلاق دلیل حجیت خبر خواهد بود؛ و معنای اطلاق آن است که حتی در صورت وجود علم به واقع نیز باید به خبر واحد رجوع شود. در این صورت، جعل حجیت یا لغو است و یا مستلزم تضاد و تناقض خواهد بود؛ لغو است به این بیان که اگر مکلف خود علم به واقع داشته باشد و خبر واحد نیز همان مؤدای معلوم را بیان کند، دیگر چه نیازی به عمل به خبر واحد وجود دارد؟!

پرسشگر: ...

استاد: از امام سؤال شده و علم حاصل گردیده است؟ [برای تقریب به ذهن می توان چنین مثال زد: اگر زُراه نزد امام برود و از ایشان سؤال کند و حکم را مستقیماً بشنود و دریابد، آیا پس از آن نزد محمد بن مسلم می آید و می پرسد: «ما هُوَ حُکْمُ هذا؟» مسلماً محمد بن مسلم به او خواهد گفت: ای مرد بزرگوار! تو از خود امام صادق علیه السلام سؤال نموده ای، دیگر چرا از ما سؤال می کنی؟! بنابراین حجیت خبر قطعاً مقید است؛ و معنای تقید، چیزی جز تضییق در جعل نیست.

هنگامی که گفته می شود شک در موضوع دلیل حجیت اصل اخذ شده است، مقصود این است که دلیل حجیت اصل، مضیق به قید است؛ و تضییق آن به صورت عدم العلم می باشد. همان گونه که پیشتر نیز بیان شد، مراد از عدم العلم، معنایی است که هم شک بر نحو تساوی طرفین و هم ظن غیر معتبر را در بر می گیرد. همچنین معنای اینکه خبر واحد برای موضوع عدم علم به واقع جعل شده است، این است که جعل آن، جعلی مضیق بوده و خاص به مورد عدم علم به واقع می باشد؛ و حقیقت اخذ در موضوع نیز چیزی فراتر از این نیست.

در اصول عملیه نیز مسأله به همین ترتیب است؛ وقتی گفته می شود موضوع استصحاب، شک در واقع است، بدین معناست که علم به واقع وجود ندارد و این عدم علم، در موضوع آن اخذ شده و موجب تضییق گردیده است؛ چرا که اگر علم به واقع حاصل باشد، دیگر به استصحاب عمل نمی شود، و در صورت علم به واقع، به برائت تمسک نمی گردد.

بنابراین همان گونه که در مباحث آینده نیز مطرح خواهد شد و بر آن تأکید بیشتری خواهد رفت. اخذ شک در موضوع حجیت اماره، با اخذ شک در موضوع دلیل حجیت اصل تفاوتی ندارد؛ در هر دو مقام، شک به یک نحو اخذ گردیده است؛ بدین معنا که در هر دو مورد، جعل حجیت مضیق است؛ و این تضییق و تقید، به صورت عدم العلم تحقق یافته است.

از این رو، اساساً این فرمایش مرحوم شیخ مبنی بر اینکه «جعل حجیت برای اصل، به دو رتبه متأخر از جعل حجیت برای اماره است» قابل فهم نیست. هر چند استاد شهید در این خصوص فرموده اند که کلام بر سر اخذ شک در لسان دلیل است در حالی که ملاک، اخذ در لسان نیست؛ لکن مدعای کنونی فراتر از بحث لسان است؛ بحث بر سر این است که کلاً، چه در عالم لسان و چه در غیر عالم لسان - که البته در عالم لسان، استاد شهید توضیح دادند که امکان داشت لسان جعل دلیل اصل به گونه ای باشد که شک در آن اخذ نشود، یا در موضوع دلیل حجیت اماره شک اخذ گردد. مطلب را باید یک مرحله بالاتر برد؛ سخن در این است که این شکی که ادعا می شود اخذ شده است، اساساً به چه معنایی است؟ چنانچه مراد از شک، تساوی طرفین باشد، قطعاً چنین شکی در موضوع دلیل اصل اخذ نگردیده است؛ و حتی بر فرض هم که گفته شود شک در موضوع دلیل اصل اخذ شده است، مسلماً شک به معنای تساوی طرفین اخذ نشده، بلکه شک مطلق، یعنی شک به معنای عدم العلم در موضوع اخذ گردیده است؛ چرا که اگر ظن غیر معتبر نیز وجود داشته باشد، باز هم به استصحاب و برائت عمل می شود و شک به معنای تساوی طرفین موضوعیت ندارد. از این رو تفاوتی که از آغاز بحث میان «شک اصولی» و «شک منطقی» مطرح شد، ثمره اش در همین مواضع آشکار می گردد؛ زیرا روشن می شود شکی که ادعا می شود در موضوع دلیل حجیت اصل اخذ شده است، شک به معنای مطلق عدم العلم بوده و ظن غیر معتبر را نیز شامل می شود.

پرسشگر: ...

استاد: علم اجمالی، بحث دیگری است؛ زیرا در علم اجمالی، علم به واقع وجود دارد. حال باید بررسی شود که نسبت این علم به واقع، با دلیلی که برای فرض شک جعل شده است، چه نسبتی خواهد بود؟ موضوع دلیل اصل، عدم العلم است؛ حال آیا علم اجمالی، حقیقتاً علم شمرده می شود یا خیر؟ قائلی که معتقد است اصل در اطراف علم اجمالی جاری نمی شود، استدلالش چیست؟ او می گوید علم اجمالی، علم است و مکلف واجد علم می باشد؛ یعنی حتی شک اصولی نیز ندارد؛ چراکه فرضاً علم به حکم واقعی محقق است؛ و از این رو در خصوص خود «معلوم بالاجمال»، احدی قائل به جریان اصل نشده است. در آن مقام هیچ شبهه ای وجود ندارد؛ در علم اجمالی، هیچ کس ادعا نکرده است که در خود معلوم بالاجمال، اصل عملی جاری می شود؛ بلکه محل نزاع و اختلاف، جریان اصل در «اطراف علم اجمالی» است؛ بدین بیان که در یک طرف معین از اطراف علم اجمالی در شبهه محصوره، مکلف می گوید: در خصوص این طرف مشخص، علمی به حکم وجود ندارد؛ حال آیا آن علمی که به جامع تعلق گرفته است، مانع از جریان اصل در این طرف خاص می شود یا مانع نمی گردد؟ تمام نزاع در علم اجمالی متمرکز بر همین علم به جامع است. از این رو، این بحث از مباحث بسیار دقیق و از نکات فوق العاده مهمی است که شاید بتوان آن را از دقیق ترین مباحث اصولی برشمرد که نشان دهنده عمق دقت نظر عالمان اصولی است. شایان توجه است که در هیچ دانشی و در هیچ حوزه معرفتی - نه در میان متفکران غربی و نه در میان شرقیان - احدی درباره علم اجمالی، به گونه ای که علمای ما در علم اصول به تحلیل آن پرداخته اند، بحث نکرده است. این ژرف اندیشی پیرامون علم اجمالی و تعیین حدود و میزان نفوذ آن در اطراف شبهه مربوط به علم اجمالی، از امتیازات و مفاخر بی بدیل تفکر شیعی به شمار می آید و حقیقتاً مبحثی بسیار خطیر و با اهمیت است. شهید بزرگوار، آیت الله صدر، دامنه این بحث را چنان گسترش دادند که آن را به یک علم مستقل تبدیل ساختند؛ یعنی مبحث حجیت علم استقرائی را پی ریزی کردند و از همین بستر مباحث اصولی، به سمت تبیین «نظریه منطق ذاتی» - به تعبیر خودشان - منتقل شدند. اکنون از این مسأله بگذریم و به اصل مطلب بازگردیم.

پرسشگر: ...

استاد: پس عدم علم در امارات نیز اخذ شده است؛ بدین معنا که همان گونه که در اصول عملیه اخذ شده، در امارات نیز اخذ گردیده است؛ چراکه مقصود از اخذ، لزوماً اخذ در لسان دلیل نیست، بلکه مراد از اخذ، همان تقید است. بدین تبیین که حکمی که در باب اماره جعل شده - یعنی حکم به حجیت که شارع برای اماره تشریع نموده است - مقید به عدم العلم می باشد؛ حجیت اماره مطلق نیست تا معنایش این باشد که حتی با وجود علم، اماره باز هم حجت خواهد بود؛ هرگز چنین نیست! فرض شود اماره ای بر خلاف علم مکلف قائم گردد؛ به عنوان مثال، اگر مکلف نزد امام صادق علیه السلام رفته و سؤال کرده باشد و حضرت حکم را به وی فرموده باشند، سپس به محمد بن مسلم رجوع نماید و محمد بن مسلم سهواً حکمی بر خلاف بیان امام صادق علیه السلام به او بگوید، آیا در اینجا اماره بر ضد علم حجت است؟! مسلماً چنین ادعایی باطل است!

پرسشگر: ...

استاد: آری، مراد از اخذ در موضوع دلیل حجیت، همان تضییق است؛ و تضییق در جعل، خود به خود به تقید موضوع بازمی گردد. وقتی گفته می شود جعل مضیق است، معنایش این است که شارع می فرماید: «من این خبر واحد را برای تو

حجت قرار دادم، اما در فرضی که علم داری حجت نیست». این کلام به چه معناست؟ معنایش این است که منحصرأ در جایی که علم وجود ندارد، خبر واحد حجت خواهد بود. در این جهت، تفاوتی ندارد که لسان دلیل بگوید در فرض عدم علم خبر واحد حجت است، یا بگوید در حکم مشکوک خبر واحد حجت است یا استصحاب حجت است؛ با هر لسانی که بیان شود، حقیقت امر یکسان است. بنابراین آنچه مرحوم آقا ضیاء فرموده اند مبنی بر تفکیک ماهوی موضوع و مورد، مخدوش است] و نکته دقیق که آیت الله صدر در اینجا می فرمایند، کلامی کاملاً متین و دقیق می باشد.

همین نکته دقیق انسان را متوجه می سازد که نزاع مطرح میان مرحوم شیخ و مرحوم آقا ضیاء و دیگران، بدین صورت درست نیست؛ چراکه این بزرگان تمایز میان امارات و اصول را در لسان دلیل جستجو می کنند. همان گونه که از آغاز بحث بیان شد، اینها قائل به تفکیک اثباتی میان امارات و اصول هستند؛ درحالی که این مبنا صحیح به نظر نمی رسد و تمایز حقیقی میان امارات و اصول، تمایزی ثبوتی است و نه اثباتی؛ و ثمره این مدعا در همین مواضع آشکار می گردد. این فرق، ناشی از لسان دلیل در مقام اثبات نیست؛ بدین صورت که ادعا شود لسان دلیل در جعل حجیت برای امارات بر یک نحو است، و لسان دلیل در جعل حجیت برای اصول عملیه به گونه ای دیگر است؛ بلکه بحث در لسان نبوده، بلکه در محتوا، حقیقت و جوهر حکمی است که جعل گردیده است.

پرسشگر: ...

استاد: اگر مراد از شک، مطلق عدم العلم باشد، موضوع امارات نیز همان شک خواهد بود! چراکه اگر مکلف به واقع علم داشته باشد، اماره برای او حجت نخواهد بود.

پرسشگر: ...

استاد: علم تبعدی پس از جعل حجیت حاصل می شود؛ درحالی که بحث کنونی در چگونگی و ماهیت خود جعل حجیت است! در این مرحله هنوز علم تبعدی محقق نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: احسنت! بنابراین، شک اصولی محقق است و این شک اصولی، ظن غیرمعتبر را نیز شامل می شود.

پرسشگر: ...

استاد: یعنی اگر مکلف علم داشته باشد باز هم اماره حجت است؟ باز به همان اشکال در استدلال بازمی گردیم...

پرسشگر: ...

استاد: احسنت، همین مقدار کافی است؛ «مرحباً بناصرنا!» احسنت! بنابراین در فرضی که علم وجود دارد، دیگر اماره حجت نیست.

پرسشگر: ...

استاد: هنگامی که علم حاصل است، دیگر جعل جدید حجیت امکان پذیر نخواهد بود؛ زیرا اگر شارع برای خبر در فرضی که مکلف علم به واقع دارد حجیت جعل نماید، چنانچه مفاد آن موافق با علم و واقع باشد مستلزم لغویت است، و اگر مخالف با علم باشد مستلزم تناقض خواهد بود!

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين